



Explaining the position and function of the position of Naqib in the period of Āl-e Būya

Seyyed Mohammad Rahim Rabbanizadeh*  Maryam Nasri Dasht Arjandi** 

*. Assistant Professor, Iranian History Research Institute, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (corresponding author). Email: Mrrabbanizadeh@gmail.com

** Student of Iranian Islamic History, Iranian History Research Institute, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. Email: MaryamNasri713@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 6 Marc 2022

Received in revised

form: 30 July 2022

Accepted: 1 Sept 2022

Published online: 22 Dec 2022

Keywords:

Naqib,

Sadat,

Buyid Dynasty

Izhan,

Ebdan.

ABSTRACT

The position of Naqib is one of the most important government positions in the Al-Buya period, which shows a manifestation of the way of actions and relationships and the performance of power in this period. This research, with a descriptive-analytical approach, wants to investigate the position and function of the post of Naqib in the period of Al-Buya and to answer the question of how the post of Naqib in the period of Al-Buyeh is used to guide, control and supervise Sadat "Azhan" and Ebdan" and Alavids acted? The findings of the research show that the position of Naqib is related to power and it acted as a tool to exercise power in order to control and monitor the affairs of "mind and life", also the position and position of Naqib depends on the level of attention of the princes. It depended on them and if they were successful in controlling the protests and removing the threats and tensions, they would be more favored, otherwise their position would be endangered. Finally, the position of Naqib was considered one of the most important tools of the sovereign power to exercise power and normalize Sadat's society in order to establish order in the society through it.

Cite this article: Rabbanizadeh, Seyyed Mohammad Rahim & Maryam Nasri Dasht Arjandi (2022). **Explaining the position and function of the position of Naqib in the period of Āl-e Būya.** Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 16, No31 Pages.324-347.

DOI. 10.22111/JHR.2022.42253.3379



© The Author: Seyyed Mohammad Rahim Rabbanizadeh & Maryam Nasri Dasht Arjandi

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: 10.22111/JHR.2022.42253.3379

تبیین جایگاه و کارکرد منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه

سید محمد رحیم ربانی زاده^۱ مریم نصری دشت ارژندی^۲

۱. استادیار پژوهشکده تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: Mrrabbanizadeh@gmail.com

۲. دانشجوی تاریخ ایران اسلامی، پژوهشکده تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. رایانامه: MaryamNasri713@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

منصب نقیب یکی از مهم‌ترین مناصب حکومتی در دوره‌ی آل بویه است که جلوه‌ای از نحوه‌ی اعمال و مناسبات و عملکرد قدرت در این دوره را نشان می‌دهد. این پژوهش بر آن است تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی جایگاه و کارکرد منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه بپردازد و به این پرسش پاسخ دهد که: منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه چگونه برای هدایت و کنترل اذهان و ابدان سادات و علویان عمل می‌کرده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که منصب نقیب در نسبت با قدرت قرار دارد و به مثابه‌ی ابزاری برای اعمال قدرت در جهت کنترل اذهان و ابدان سادات عمل می‌کرده است، همچنین جایگاه و موقعیت نقبا به میزان توجه امرای بویهی به آنان بستگی داشت و اگر در جهت کنترل اعتراضات و رفع تهدیدها و تنش‌ها موفق بودند که بیشتر مورد لطف واقع می‌شدند، در غیر این صورت جایگاه آن‌ها در خطر قرار می‌گرفت. علاوه بر این که منصب نقیب یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت حاکمیت برای اعمال قدرت و هنجارمند کردن جامعه‌ی سادات بوده است که از طریق آن نظم در جامعه برقرار شود. از آنجا که این پژوهش مطالعه‌ی تاریخی است لذا روش معمول گردآوری داده‌های تاریخی و کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیلی‌ای دادها در فرایند بررسی فرضیه‌های تحقیق خواهد بود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۵/۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۰/۱

واژه‌های کلیدی:

نقیب،

سادات،

آل بویه،

اذهان،

ابدان.

استناد: ربانی زاده، سید محمد رحیم، نصری دشت ارژندی مریم (۱۴۰۱) تبیین جایگاه و کارکرد منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، دوره ۱۶، شماره ۲ - شماره پیاپی ۳۱، ص ۳۲۴-۳۴۷.

DOI. 10.22111/JHR.2022.42253.3379

© نویسندگان: سید محمد رحیم ربانی زاده، مریم نصری دشت ارژندی

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان



مقدمه

بررسی مناصب شهری، نوع عملکرد و جایگاه آنان در سلسله مراتب دیوانی هر دوره؛ از یک سو منجر به افزایش آگاهی‌های تاریخی نسبت به میزان اقتدار حکومت‌ها و از سویی دیگر، سبب افزایش اطلاعات از سلسله مراتب دیوانی یک دوره و یا تحولاتی که در نحوه انتصابات، نحوه عمل متصدیان و چگونگی ساختار مدیران شهری شده، و نحوه اعمال و عملکرد قدرت و مناسبات قدرت می‌گردد. بنابراین، بررسی جایگاه و عملکرد نقیب در عصر آل بویه از این نظر مهم و شاخص است. گرچه منصب «نقیب» پیش از آل بویه وجود آمده اما، منابع تاریخی نشان می‌دهند رونق منصب نقیب و نهاد نقابت به شکل یک منصب مستقل تا پیش از آن وجود نداشته است. تا آن جا که علاوه بر وظایف سنتی‌شان - مدیریت احوال و انساب سادات - در سایر بخش‌های سیاسی، نظامی و عمرانی بکار گرفته می‌شدند. مسئله‌ی اصلی در این جستار این است که جایگاه و عملکرد منصب نقیب در سلسله مراتب دیوانی دوره‌ی آل بویه هر چند تا حدودی متأثر از اقتدار سادات به عنوان یکی از گروه‌های ساکن در شهرهای آل بویه بوده است اما در واقع اساس و بقای نقبا متأثر از خواست امیران بویهی بوده است. بنابراین در راستای مسئله ایجاد شده، پرسش اصلی این است که: «منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه چگونه برای هدایت و کنترل اذهان و ابدان سادات و علویان عمل کرده است؟». در پاسخ فرضی به مدعای مطرح شده می‌توان چنین گفت منصب نقیب به عنوان یک ابزار جهت مشق سیاسی در برابر مدعیان قدرت و کنترل قیام‌های شیعیان مورد توجه واقع شده است و این منصب در نسبت با قدرت و ساز و کارهای آن قرار دارد. زیرا، قدرت حاکمیت برای آنکه بتواند کنترل و نظارت بیشتری بر لایه‌های مختلف اجتماعی داشته باشد نیاز به مجموعه‌ای از ابزارها دارد تا جامعه را به سمتی هدایت کند که در راستای اهداف خواست قدرت قرار بگیرند، هم اینکه با استفاده از این ابزارها هرگونه تهدیدی را خنثی کند و حتی گروه‌های مخالف و متعارض را نیز به سمت خویش سوق دهد. فوکو این ابزارها و ساز و کارهای به کار گرفته شده در روابط قدرت برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین و تعریف شده را استراتژی می‌نامد (فوکو، ۱۳۹۱: ۱۰۸ و فوکو، ۴۳۲: ۱۳۹۱-۴۳۳). به باور فوکو برای آنکه بتوانیم درون مایه قدرت را بررسی کنیم بایستی روابط قدرت را بررسی کرد. اینجاست که مسئله‌ی اعمال قدرت برای فوکو مطرح می‌شود و اعمال قدرت را عبارت از هدایت رفتارها و مدیریت امکان‌ها می‌داند. اعمال قدرت برمی‌انگیزد، اغوا و تحریک می‌کند (. فوکو، ۱۳۹۱: ۴۲۷-۴۲۶ و فوکو، ۱۳۹۱: ۲۱۳).

به هر تقدیر در پژوهش پیش رو تلاش شده است تا مناسبات قدرت و نحوه‌ی اعمال قدرت بوسیله‌ی منصب نقیب سادات مورد بررسی قرار گیرد. زیرا نقیبان همچون ابزاری در راستای خواست قدرت عمل می‌کردند به همین دلیل چگونگی عملکرد منصب نقیب مسئله‌ی اصلی پژوهش است. حال آنکه اغلب تحقیقات پیشین به تاریخ سیاسی و تحولات سیاسی منصب نقیب اشاره کرده اند بخشی از مهمترین این آثار و مقالات درباره منصب نقیب عبارتند از:

- مدرس‌ی طباطبایی (۱۳۵۸) تحت عنوان «سخنی چند درباره‌ی نقابت سادات و کار نقیب» زمینه‌های پیدایی آن در دوره‌ی اسلامی را بررسی کرده است. دغدغه نویسنده بررسی ویژگی‌های منصب مذکور در دوره آل بویه نبوده است.

- اکسل هاومن (۱۹۶۶) در مقاله‌ای با عنوان "Nakib Al - Ashraf" به بررسی منصب نقیب پرداخته است. این مقاله که به قلم وی در جلد هفتم دایرة المعارف اسلام در لیدن به چاپ رسیده است، بسیار مختصر و فاقد هر گونه اطلاعات یا تحلیل تازه‌ای نسبت به مقاله‌ی مدرس‌ی است. - اشپولر (۱۳۷۳) ضمن بررسی تحولات سیاسی ایران در نخستین قرون اسلامی؛ نگاهی گذرا به مسائل تاریخ اجتماعی از جمله نحوه‌ی انتصاب برخی مناصب شهری داشته ولی بطور خاص دغدغه بررسی منصب نقیب و نهاد نقابت را نداشته است. ۴- محمد هادی خالقی (۱۳۷۸) طی پژوهشی در ارتباط با پیدایش و گسترش اولیه تشکیلات سادات، تحت عنوان «پیدایش دیوان نقابت» پرداخته است. غایت نهایی اثر مذکور ترسیم سیمای کلی اوضاع اجتماعی ایران در دوره‌های یاد شده بود و به همین خاطر منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه به صورت دقیق مورد بررسی قرار نداده‌اند.

۵- یعقوب آژند (۱۳۷۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «مذهب امامیه در قرن چهارم هجری» به ذکر تحولاتی که بر این جریان مذهبی گذشته پرداخته است. وی اگر چه آگاهی‌های بسیاری راجع به شرایط شیعیان در شهرهای تحت سلطه بویه‌پیان به دست می‌دهد اما مطابق با اهداف کتاب، مولف تنها به شرایط و اوضاع شیعیان توجه کرده و اطلاعات درخوری ارائه نمی‌دهد.

۶- خانم لمبتون طی مقاله‌ای تحت عنوان «Administration and Social Organization» ضمن معرفی مناصب شهری به معرفی اجمالی نقیب و نقیب‌الاشرف پرداخته که در مقایسه با پژوهش حاضر از استقصاء قابل قبول برخوردار نیست

- با مطالعه اثر مشترک پیرنیا و اقبال آشتیانی (۱۳۸۰) اگرچه می‌توان در ارتباط با نحوه انتصاب مدیران شهری در دوران اموی و عباسی اطلاعات درخوری کسب کرد اما از این جهت که اختصاصاً

به نقیب و وظایف آن اشاره نکرده است دچار نقص می‌باشد. ۸-مرتضی راوندی (۱۳۸۲) در جلد‌های ۷، ۸ و ۹ «تاریخ اجتماعی ایران» ضمن بررسی برخی مناصب شهری در حد آشنایی علاقه‌مندان تاریخ نسبت به وظایف آنان از جمله منصب نقیب توصیف مختصری آورده است. ۹- کاظم‌بیگی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «سامانیان و نقبای حسینی نیشابور» به بررسی مناسبات علویان زیاری با سامانیان و علل انتقال نقابت از ایشان به علویان حسنی پرداخته است. مقاله مذکور جهت آگاهی از منصب نقیب و کارکرد آن در عصر سامانی بسیار مفید می‌باشد. ۱۰- ایمانی فر (۱۳۸۹) در سومین بخش از اثر تحقیقی خود ضمن بررسی مناصب شهری به منصب نقابت علویان و وظایف آن اشاره نموده‌است. اما از آن‌چه ایشان گزارش کرده‌اند نمی‌توان تحولات منصب نقیب از نظر جایگاهی و کارکردی تحلیل کرد. ۱۱- ماهیگیر آبکنار، اللهیار خلعت بری و عباس پناهی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای تحت عنوان «عوامل مؤثر بر تعاملات اقوام گیل و دیلم با علویان در طبرستان» اگرچه با بررسی پیشینه‌ی ورود علویان به سرزمین‌های شمالی ایران، نحوه تعامل آنان با نظامیان مزدور دیلمی و چگونگی قدرت‌گیری دولت‌های دیلمی با رنگ و لعاب اسلامی از دل علویان پرداخته ولی اشاره‌ای به منصب نقیب ننموده است. لیکن، توجه به این اثر می‌تواند در تحلیل تعاملات دولت آل‌بویه و علت ابداع نقابت سادات با رویکردی ویژه به شیعیان و علویان توسط امیران بویه‌ی را تا حدودی شفاف سازد. ۱۲- تنها تحقیق مستقل در این مورد نوشته پروانه (۱۴۰۰) «منصب نقابت در دوره‌ی آل‌بویه» است که با رویکرد توصیفی نگاهی به مفهوم نقیب و نقابت، سابقه، انواع و وظایف این منصب در عصر آل‌بویه دارد. با تمام این اوصاف، تاکنون اثری مستقل که بخوبی معرف جایگاه سیاسی- اجتماعی و کارکرد نقیب در دوره‌ی آل‌بویه باشد؛ صورت نگرفته و اثر حاضر از این جهت منظری جدید را در ارتباط با منصب نقیب پیش روی علاقه‌مندان تاریخ میانه ایران گشوده است.

نقیب در لغت و اصطلاح :

از نظر لغوی نقیب به معنی مهتر قوم، سالار، پیشوا، رئیس و کسی است که به احوالات مردم معرفت داشته باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۸، ۷۲۴) براساس آن‌چه در فرهنگ نامه‌های لغت عرب آمده است؛ «نقابت» و «نقیب» از ریشه‌ی «نقب» اند که به معنای: شکافتن، سوراخ کردن، راه گشودن، گردش و جست‌وجو و کاویدن عمق چیزهاست. نقاب به کسی گفته می‌شود که بسیار دان باشد. نقاب، صفتی است برای انسان کاربر و چاره‌جو، یا برای کسی که در کارها موشکافی می‌کند. نقیب کسی است که به حال خویش و احوال و اخبار روزگار خود، چه پنهان و چه آشکارش، آگاه باشد و در این راه، جست و جو و بحث و بررسی کند و در این کار، موشکاف و

دقیق باشد، هم چنین، واژه «نقابت» «اسم» و «نقابت» «مصدر» و «نقیب» «اسم فاعل آن است. نقیب یا یا بازرس کسی است که آگاهی از گزاره‌ها و اوضاع و احوال مردم یا گروه و یا بستگان خود دارد و به جست و جو و بازرسی از وضع آنان بر می‌آید. (ابن فارس، ۱۹۷۰: ۵، ۴۶۶-۴۶۵) (احمد رضا، ۱۳۸۰: ۴، ۵۲۴-۵۲۲) در اصطلاح نقیب به کسی اطلاق می‌شد که از طرف حکومت مرکزی برای رسیدگی به امور گروه خاصی مثلاً سادات و علویان گماشته می‌گردید.^۲ این لغت گاهی به شکل ترکیبی نیز در منابع بکار رفته است مانند: «نقیب الاشرف» و «نقیب النقباء» که نشان از برتری مقام و جایگاه شخص نسبت به نقیب دارد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۲۰۴) گذشته از آن، گاهی به درجه‌ای نظامی اطلاق می‌شد که فرماندهی یک گروه صد نفری را بر عهده داشت. (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۴۹، ۹۴، ۲۰۳) (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۳، ۱۴)

ویژگی‌ها و کارکرد نقیب از شکل‌گیری تا تأسیس حکومت آل بویه

هر چند درباره زمان دقیق پیدایش منصب نقابت علویان، اتفاق نظری وجود ندارد. اما بیشتر روایت دال بر آن است که زمینه‌ی سیاسی نهاد نقابت به دوران امویان باز می‌گردد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۷۶) با ورود به عصر عباسیان و گذر از دوره امویان، علی‌رغم اینکه آنان، برای پیشبرد اهداف خود برای رسیدن به خلافت ضمن بهره‌گیری از فضای موجود، از نارضایتی علویان نسبت به سیاست‌های بنی امیه بخوبی بهره‌بردند^۳ اما هرگز این واقعیت تلخ را فراموش نمی‌کردند که سادات هم چنان خود را به جهت انتساب به پیامبر برای استیلای بر کرسی خلافت محق می‌دانند^۴ و در صورت غفلت از آنان، سادات قادراند که با تقویت جریان‌های مخالف دستگاه خلافت و یا ائتلاف با قدرت‌هایی که شخص خلیفه را نشانه می‌رفت؛ جهت دستگاه حکومت خطرآفرین باشند.^۵ چنان که روایت‌های ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گویای چنین شرایطی است. به همین جهت عباسیان با اشراف به مسئله مذکور متاثر از جبر ناشی از شرایط سیاسی و صرفاً برای اعمال قدرت به صورت غیر مستقیم بر آنان به منصب نقیب توجه نمودند^۶ و سرپرستی سادات را همزمان با نظارت بر خاندان عباسی به یک شخص می‌سپردند.^۷ (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۵۸؛ خالقی، ۱۳۷۸: ۹۴) اصفهانی، طبری و بیهقی با نقل دو واقعه تاریخی مدعی‌اند که، منصب نقابت سادات آن هم به صورت مستقل مربوط به زمان خلافت مستعین (۲۵۲-۲۴۸ ه.ق) و معتضد (۲۷۹ ه.ق) است در صورتی که چنین شکلی از نهاد نقابت را برای اولین بار در عصر امیران آل بویه شاهدیم.^۸ اصفهانی مدعی است که: مصادف با خلافت مستعین (۲۵۰ ه.ق)، ابوالحسن یحیی بن عمر (از نوادگان زیدبن علی بن الحسین (ع) بدنبال اختلاف با یکی از کارگزاران ترک دیوان در کوفه

قیام نمود و پس از مقاومتی سخت بدست محمد بن عبدالله بن طاهر کشته شد. بدنبال آن برادرزاده وی - حسین بن احمد - از حجاز به عراق آمد (سال ۲۵۱ هـ) و از مستعین خواست برای پیشگیری از چنین حوادثی شخصی خاص از سوی دیوان معین شود که به امور سادات رسیدگی نماید. خلیفه نیز پس از مشاوره با سادات خود حسین بن احمد را بهترین شخص دانست و وی را عهده دار منصب نقابت نمود (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۶۰۷) اگرچه، برخی با دستاویز به واقعه مذکور؛ خلیفه مستعین (۲۵۲-۲۴۸ هـ ق) را مبدع منصب نقابت سادات می‌دانند، می‌توان این احتمال را قوی دانست که در آن برهه از زمان چنین انتخابی برای دستگاه خلافت مفید بوده است؛ زیرا؛ از یک طرف خلافت عباسی با چنین انتخابی در صورت حل نشدن مشکلات سادات، انگشت اتهام جماعت سادات را به سمت نقیب می‌چرخاند از طرف دیگر چون ممکن بود در میان سادات افراد زیادی - که هر کدام پیروان خود را داشتند - خود را شایسته تصدی منصب نقابت ببینند و بدین گونه اختلافات ناشی از قصورات دستگاه حکومت، قبل از آن که اعتراضات سادات نسبت به دستگاه خلافت و خلیفه عباسی در پی داشته باشد به یک اختلاف درون گروهی میان سادات و نقیب بدل می‌شد بدین ترتیب، نقیب به مثابه‌ی ابزاری برای هدایت و مدیریت و سامان‌دهی سادات از سوی عباسیان انتخاب می‌شود، با استفاده از انتخاب نقیب دیگر قدرت حاکمیت نیازی به صرف هزینه‌ی سرکوب و کنترل آنها ندارد؛ چراکه با استفاده از نقیب نظارتی همیشگی بر جامعه‌ی سادات دارد.

برخی نیز با تمسک به داستان، تعرض بدر، امیر خلیفه معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ ق)، نسبت به بازداشت ابن عطار - نماینده‌ی محمد بن زید علوی در بغداد - و به دنبال آن مصادره اموالش؛ خلیفه معتضد را پایه گذار نقابت علویان می‌دانند. حکایت از این قرار بود که، معتضد در خواب حضرت علی (ع) را مبنی بر عدم آزار و اذیت شیعیان دیده بود پس به بدر دستور داده بود که ابن عطار را آزاد و اموالی را که محمد بن زید برای تقسیم میان علویان بغداد، کوفه، مکه و مدینه ارسال کرده بود، به ابن عطار برگرداند. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۰، ۳۵۳ - بیهقی، ۱۳۰۴: ۲، ۷۱۷) اگرچه که در این داستان نشانی از نصب صریح نقیب توسط خلیفه معتضد به چشم نمی‌خورد اما می‌توان پی برد که قدرت سادات و نقیب در دوران مذکور تا چه پایه بوده است. گمان قوی‌تر آن است که احتمالاً بیم معتضد از شورش محمد بن زید علوی و تشنج سیاسی قلمرو جهان اسلام آن روز، خلیفه معتضد را واداشته تا برای توجیه آزادی ابن عطار به خواب و رویا متوسل شود. در دوره‌ی حاکمیت طاهریان چون امارتشان از نوع استکفا بود بنابراین با عباسیان همسویی فراوانی داشتند از جمله؛ همراهی با عباسیان در طبرستان در برخورد با کسانی که به لحاظ مذهبی شیعه و با مذهب رسمی دستگاه خلافت مخالف بودند تا آن جا که مثلاً شورش یحیی بن عمر علوی توسط محمد بن عبدالله طاهری

انجام شد (طبری، ۱۳۵۸: ۸، ۱۵ به بعد). در ارتباط با برخورد صفاریان با سادات، به جهت تنش‌هایی که میان ایشان با دستگاه خلافت عباسیان بود می‌توان حدس زد که حاکمیت آنان به نفع سادات تمام شد. بمانند آنچه که در داستان خروج علویان تحت لوای حسن بن زید - مصادف با خروج یعقوب لیث صفاری علیه طاهریان؛ که مورد تأیید دستگاه خلافت عباسی بودند رخ داد.^{۱۰} (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۶، ۱۹۱) زیرا، سادات توانستند با استفاده از دل‌مشغولی عباسیان در سرزمین‌های شرقی خلافت-بویژه خطه سیستان و خراسان- برنامه‌ای منسجم را برای گرفتن امتیازات مناسب از حاکمان آینده فراهم کنند.^{۱۱} همان‌طور که، در ادامه این جستار خواهیم دید، امیران بویه‌ای پس از رسیدن به قدرت ناچار شدند یک منصب مجزا با امتیازات ویژه جهت تفکیک آنان از سلطه نقبای عباسی بوجود آورند. (کبیر، ۱۳۸۱: ۲۸۹) اگر چه که منابع تاریخی مربوط به دوره سامانی، از حضور فعال نقبا، در بزرگترین نواحی خراسان مانند هرات، بلخ، مرو و نیشاپور گرفته (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۶۶) تا شهرهای کم‌اهمیت‌تری چون اسفراین، سرخس و نسا (حموی‌بغدادی، ۱۹۶۵: ۳، ۴ و ۲۰ و ۱۷۷؛ لسترنج، ۱۳۷۶: ۴۲۰) خبر می‌دهند.^{۱۲} ولی باید در نظر گرفت که، سامانیان خاندانی سنی مذهب و متعصب بودند؛ طبعاً رابطه‌ی آنان با خلفای عباسی بسیار نیکو بوده و خود را مجری سیاست‌های کلی خلفا می‌دانستند. (کمبریج، ۱۳۹۴: ۴، ۲۰۹) به همین سبب، در چنین فضایی منابع تاریخی گاه از، آزار سادات توسط گماشتگان و امرای سامانی یاد می‌کنند و گاه علاوه بر اعطای منصب نقیب به یکی از سادات، آنان را عهده‌دار منصب دومی چون تولیت حرم می‌کردند (بیهقی، ۱۳۰۴: ۲، ۵۹۵) در چنین شرایطی می‌توان حدس زد که فضای سیاسی و فرهنگی جهت سادات مساعد نبوده است چه برسد به آن که در سلسله مراتب دیوانی؛ نقبا منزلت بالایی داشته باشد. (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۷۲-۱۶۰) درگیری‌های مکرر و خونین سامانیان با علویان زیدی مذهب طبرستان (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۸، ۲۶۴) و سلسله شیعی آل بویه (همان: ۸، ۴۴۴-۴۴۳) را می‌توان دلیلی بر این مدعا دانست.^{۱۳}

نسبت نقیب با قدرت حاکمیت در دوره آل بویه

منصب نقابت سادات از آغاز تأسیس تا پایان دوره‌ی خلافت عباسی جزء مشاغل دیوانی ثابت دستگاه خلافت اسلامی بود^{۱۴}؛ اما، «نقابت» به شکل یک منصب جدید دیوانی که متصدی آن با فرمان پادشاه تعیین و تثبیت شود (رودآوری، ۱۳۷۹: ۳۴۰) تا پیش از دوره‌ی آل بویه در تشکیلات حکومتی ایران راه نیافته بود.^{۱۵} معزالدوله برای ایجاد تعادل در جامعه؛ به نفع خود؛ حقوق و امتیازات ویژه‌ای برای نقیب سادات در نظر گرفت و دیوان خاصی برای آن‌ها تعیین کرد. (کبیر، ۱۳۸۱: ۲۸۹)

در تاریخ قم نیز اشاره شده است که ابو محمد حسن بن ابی هاشم از منتسبان و اخلاف امام حسن (ع) به دستور معزالدوله از قم به بصره فراخوانده شد و منصب نقابت سادات را بر عهده گرفت (قمی، ۱۳۶۱: ۲۰۸) اهمیت تعریف منصب مذکور آنجا بهتر درک می‌شود که بویهیان پس از ابقای خلیفه عباسی نیازمند عنصری بودند که تعادل و موازنه را در جامعه به نفع آن‌ها نگه دارد آن‌ها این عنصر تعادل را در وجود سادات و علویان یافتند که از مدت‌ها پیش موقعیت خود را در جبهه مخالف خلافت (ابتدا اموی و بعد عباسی) تثبیت کرده بودند. (روذآوری، ۱۳۷۹: ۳۴۰) در واقع جدا سازی منصب نقیب از نقابت عباسیان مهمترین و عینی‌ترین گواهی نسبت نهاد نقابت با قدرت است که برای اعمال قدرت و کنترل رفتارها و مدیریت قشر خاصی از جامعه به کار برده می‌شود و نشان از استراتژی قدرت‌گونگی نهاد نقابت است. عملکرد معزالدوله، اگر سیاسی به حساب آید اقدامی مهم است که کم‌ترین پیامد اجتماعی آن جانبخشی به یک منصب شهری و خروج آن از حالتی منفعل به فعال در تحولات شهری آن روز است. در توجه امیران بویهی به کارکرد منصب نقیب همین بس که گذشته از پایتخت در هر شهری هم که جمعیت سادات حضور داشتند یک نقیب با گرایش‌های مذهبی خودشان انتخاب می‌شد مثلاً در سال ۳۶۹ ه.ق. عضدالدوله، ابوالحسن علی بن احمد بن اسحاق علوی را در بغداد و واسط، ابوالفتح احمد بن عمر بن یحیی را در کوفه و ابوالحسن احمد بن القاسم محمدی در بصره و اهواز به نقابت علویان برقرار ساخت (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۳۲۶) تا غیر علوی در کار آن‌ها دخالت نکند.

روایات تاریخی از جایگاه منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه بیانگر آن است که اهمیت نهاد نقابت رابطه‌ی مستقیمی با اقتدار امیران آل بویه و میزان تسلط آنان بر سادات و شیعیان داشته است. به عبارتی ساده‌تر، زمانی که امیران بویهی نیازمند به اعمال قدرت سیاسی‌شان با تکیه بر سادات بودند و یا شاهد حضور فعال سادات در شهرها می‌بودند متصدی «منصب نقیب» بشدت مورد احترام و صاحب اختیار و انتخاب بود. در این رابطه می‌توان به جایگاه نقیب سادات در دربار خلافت و امیران بویهی اشاره نمود که در جلوس‌ها و سلام‌های رسمی از نظر مراتب احترام و تشریفات مقام نقیب سادات بر تمامی بزرگان مقدم بود و نقیب پیش از همه رجال حتی به حضور خلیفه می‌آمد (زیدان، ۱۳۷۲: ۱، ۲۴۵) ابن بطوطه نیز در ذیل سخن از تربت مقدس امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف، می‌نویسد: «نقیب الاشراف (سادات) در نزد پادشاه عراق مقام بلند دارد در سفرها تشریفات خاصی که برای امرا بزرگ مرسوم است در حق او مرعی دارند، علم‌ها و طبل‌ها با او به راه می‌اندازند و بر در خانه او هر صبح و شام طبل خانه فرو کوبند. فرمانروایی شهر با نقیب سادات است.» (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱۶۸) و یا در جایی دیگر نویسنده تاریخ قم چنین آورده است:

«...در سنه ۳۷۰ ه. به حج رفت (منظور ابوالحسن موسی بن احمد نقیب سادات علوی در قم و نواحی اطراف) و ملک عضدالدوله و تاج الدوله قدر او را بشناختند و او را گرامی داشتند و چون حج خانه خدا بگذارد. در ماه ربیع الاخر سنه احدی و سبعین و ثلث مائه به قم رسیدند و مردم قم به قدوم او بشارت نمودند و صاحب الجلیل الکافی الکفات ابوالقاسم اسماعیل بن عباد بدو نامه نوشت و او را به معاودت از حج خانه خدا تعالی و مراجعت به شهر و منزل خود تهنیت گفتند» (قمی، ۱۳۸۵: ۲۲). بنابراین حاکمان بویه، بخوبی نسبت به عواقب نادیده گرفته شدن^{۱۶} سادات و یا توجه بیش از حد^{۱۷} به آنان معترف بودند. به همین خاطر توجه ویژه اما کنترل شده نسبت به نقیب را در دستور کار خود قرار دادند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۷، ۸۰). چنانکه، سادات؛ معزالدوله را تحت فشار قرار دادند که ابوعبدالله محمد ملقب به ابن داعی - که بشدت مورد احترامشان بود- را به عنوان نقیب انتخاب کند و این اتفاق افتاد در حالی که ابن داعی برای قبول این منصب به شرط آنکه لباس سیاه نپوشد، در حضور خلیفه به رسم معهود حاضر نشود و این که از خلیفه خلعتی دریافت نکند پذیرفت. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳، ۱۸۲)

میزان حمایت و نوع رابطه‌ی امیران بویه با منصب نقیب به میزان تعصب حاکمان حکومت مرکزی نسبت به نقبا و ارادت آنها به سادات و تشیع بستگی داشت. اگرچه که منصب نقیب هر چند بر جامعه‌ی سادات کنترل و نظارت داشت، از وجاهت اجتماعی بالایی برخوردار بود اما موقعیت و جایگاه او بستگی به وضعیت اقتدار امرای بویه در برابر خاندان عباسی داشت و این قدرت حاکمیت بود که تعیین می‌کرد که نقیب چه کسی باشد و چگونه عمل کند؛ بدین ترتیب منصب نقیب به مثابه‌ی ابزاری کارکردی برای قدرت حاکمیت و خواست قدرت تلقی می‌شده است. هم‌چنان‌که، عضدالدوله ابو احمد موسوی نقیب علویان و عده‌ای از همفکرانش، به جهت دامن زدن به اختلافات مذهبی، تبعید و املاکشان را مصادره نمود. (ابن الکثیر، ۱۹۹۸، ۸، ۴۲) در نتیجه جایگاه منصب نقیب برای قدرت حاکمیت به میزان کارایی و نقش آنها در فرونشاندن تهدیدها و هدایت جامعه بستگی داشت. از جمله، در زمان بختیار(عزالدوله)، رتق و فتق امور کشوری را به ابوالفضل عباس بن حسن شیرازی واگذار نمود، «... نه درآمدها و هزینه‌ها را بازرسی می‌کرد و نه به آن وزیر کمک می‌نمود، نه درخواست هیچ سپاهی را رد می‌کرد، نه دست خود را از خرابکاری، و نه زبان خود را از گفتن رازهای که تعصب سنی‌گری، نهان باز می‌داشت در میان پرده داران مردی بد اخلاق پست به نام «صافی» داشت، محله کرخ را که پایگاه شیعیان و بازرگانان بسیار بود به آتش کشید. این آتش سوزی دولتی گسترش یافت و آنقدر کالاها را

سوزانید که زبان مردم از آن، بیش از خرابکاری سفیهان توده بود. ابوالاحمد موسوی، حسین بن موسی که «نقیب‌طالبیان» بود با وزیر ابوالفضل درباره‌ی آن چه بر سر شیعیان آورده بودند گفتگو کرد، که به درستی انجامید، وزیر بر آشتی و او را از نقیبی بر کنار کرد و ابو محمد پسر ناصر، حسن بن احمد علوی را به جای او گمارد. از این پس ابو احمد موسوی نیز بر دشمنان آشکار ابو الفضل افزوده شد. (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۳۶۹-۳۶۵) در ماجرای ذکر شده چند نکته قابل توجه است: اولاً ضعف امیران بویهی منجر به آن شد که مجدد شاهد تکرار روال تاریخی اعطای منصب نقیب توسط وزیر خلیفه باشیم، جریانی که در دوران امیران اولیه‌ی بویهی تحت نظر مستقیم شخص امیر الأمرا بود و سایر مقامات کشوری از جمله وزیر در انتصاب و عزل نقبا اختیاری نداشتند و ثانیاً در چنین زمان‌هایی که خاندان بویهی دچار اختلافات درونی می‌شد و یا خلیفه تجدید قوا می‌نمود، جایگاه نقبای سادات بسیار سست می‌گشت. ثالثاً اگر نقیبی قادر به ساماندهی به سادات در جهت منویات دستگاه حاکمه نبود به راحتی تعویض می‌شد.

ویژگی‌ها و وظایف منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه

هر چند ماوردی مفصل‌ترین شرح را در ارتباط با وظایف نقیب به رشته تحریر درآورده است^{۱۸} اما در ادامه این جستار به مواردی اشاره می‌شود که نشان دهد تا چه حد و در کدام جایگاه‌ها نقبا در شهرهای دوره آل بویه و در ساختار اداری حکومت امیران بویهی متحول شده به ایفای نقش پرداخته‌اند. مهم‌ترین شاخصه‌ی و تحول منصب نقیب در این عصر آن است که، در این دوره حق انتخاب نقیب از خلفا به امرا منتقل شد (متز، ۱۳۶۲: ۱۷۷) و این از ابداعات امیران بویهی است. فرمان‌هایی که پادشاهان هر عصر در واگذار نمودن منصب نقیب به نقبای هر عصر صادر نموده‌اند بهترین و کامل‌ترین منابع در ارتباط با فهم و تحلیل مناسبات و اعمال قدرت‌اند. مجموعه رسائل صابی از آن جمله است که در برگیرنده‌ی چند فرمان است که از جانب خلفا به انشای صابی صادر شده است. (صابی، ۱۳۶۴: ۲۱۷ به بعد) با این حال جامع‌ترین مطلبی که در این باب دیده شده است توسط ماوردی در «احکام‌السلطانیه» به رشته تحریر درآمده است. (نیآوردی، ۱۹۰۸: ۹۳-۹۲) بخاطر جایگاه اجتماعی نقیب، که اساس آن چیزی نبود جز نفوذ معنوی و حرمت پیامبر اکرم (ص)، همواره کارهای مهم و حساس که هیچ یک از متصدیان مناصب قادر به انجام آن نبودند با استمداد از نقیب سادات حل و فصل می‌گردید. هنگامی که امیران بویهی در جنگ‌ها احساس خطر می‌کردند یا به هرجهت دیگر صلح و سازش را بهترین گزینه می‌دانستند و راهی برای فتح باب دوستی بر جای نمانده بود، نقیبان را به رسالت نزد حریف می‌فرستادند. چنانکه در سال ۳۳۴ ه. ق معزالدوله مریض شد، وی در هنگام بیماری ضعف نشان می‌داد در این موقع که بیماری عارض او شد، وصیت

کرد و بختیار (عزالدوله) را به جای خود قرار داد. عمران بن شاهین به گمان اینکه معزالدوله در گذشته است جلو کاروانی را که از اهواز می‌آمد و حامل صد هزار دینار برای معزالدوله بود، گرفت و مبلغ مذکور را با اموال فراوانی که از بازرگانان همراه آن کاروان بود، به غارت برد. معزالدوله، ابوالحسین کوکبی نقیب، را با نامه‌ای نزد او فرستاد، در نتیجه، این شاهین پول‌های معزالدوله را رد کرد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۱۵۹-۱۵۸. طبری، ۱۳۵۸: ۱۱، ۳۸۰) مسکویه نیز می‌نویسد: در دومین حمله عضدالدوله به بغداد، نقیب ابو احمد حسین بن موسی موسوی، سفیر میان او و عزالدوله بود. (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۳۶۸) همو در جای دیگر اشاره می‌کند؛ زمانی عضدالدوله به بغداد لشکر کشید. محمد بن بقیه به فتنه افکنی میان عضدالدوله و عزالدوله پرداخت به همین خاطر شدیداً از عزالدوله وحشت داشت، از این جهت در واسط ماند، ابوالحسن محمد بن عمر علوی و ابونصر سراج در میان آن دو وساطت کردند آخر الامر هر یک (مطابق رسم آل بویه) برای اطمینان دیگری قسم خوردند و این بقیه به بغداد آمد و مورد عنایت عزالدوله قرار گرفت (همان، ۳۵۵) هم چنین، در آشوب‌ها و فتنه‌های اجتماعی که منجر به زد و خورد طوایف گوناگون مردم با یکدیگر می‌گردید امیران بویهی مجدداً با تمسک به حرمت و جایگاه این افراد در میان مردم، نقیبان را مأمور به برقراری آرامش در نقاط مختلف شهر می‌نمودند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴۹۰؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۱، ۲۶۲) در دوره آل بویه برای آنکه دیگران فضل و تقدم نقیب را به رسمیت بشناسند به کسی واگذار می‌گردید که از بزرگترین سادات علوی و از نظر دانش، اخلاق و سلوک ظاهری فوق العاده ممتاز بود (همان جا، ۱۹۴) بهاءالدوله در سال ۱۹۴ ه.ق ابو احمد موسوی (پدر شریف مرتضی و شریف رضی) را به نقابت علویان عراق برگزید و او را ملقب به ذو المناقب ساخت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳، ۱۸۲) مثال «نقابت» همواره از طرف سلطان نافذ فرمان می‌گرفت و معمولاً، سایر نقبایی که در مناطق دیگر از جمله ری یا مرو اقامت داشتند؛ توسط نقیب منتخب سلطان تعیین می‌شدند. (بیهقی، ۱۳۰۴: ۱۱۴) به استناد روایات تاریخی نقیب در دربارهای حکومتی ایران، و نزد خلفا، پادشاهان و امیران از احترامات خاصی برخوردار بود. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۹۳-۹۰) لذا این موارد نشان می‌دهد که نفوذ و اعتبار نقبا باعث می‌شد که سادات بدون کمترین مقاومتی مطیع وی باشند و این همان چیزی بود که غیر مستقیم باعث استحکام بیشتر قدرت امیران بویهی شده بود و هم اینکه بویه‌یان راحت‌تر و بدون هیچگونه مقاومتی می‌توانستند بر جامعه‌ی خویش نظارت و کنترل داشته باشند. موروثی بودن منصب نقیب در این برهه از زمان را می‌توان در فهرست ویژگی‌های نقیب در دوره‌ی آل بویه مرقوم کرد. چنانکه در ذیل وقایع سال ۱۹۱ هجری نوشته‌اند: که سید رضی‌الدین پسر ابو احمد

موسوی به علت فوت پدرش نقابت سادات را برعهده گرفت. (قمی، ۱۳۸۵: ۱۴۳) مطرح نبودن شیخوخیت و شرط سنی برای تصدی منصب مذکور، از دیگر ویژگیهای نقیب در این دوره است، همان‌گونه که در وقایع تاریخی ذکر شده است: «أبو الحسن موسی بن احمد، مردی بس فاضل و متواضع، و متخلق، و سهل الجانب بوده است. در عنفوان جوانی و حوادث سن، نقابت سادات علویّه بشهر قم و نواحی قم بدو مفوض بوده است.» (قمی، ۱۳۸۵: ۱۲۴) البته از آن جایی که منصب نقابت از پدر به پسر می‌رسید در صورت طفولیت و صغر سن فرزند در هنگام فوت پدر، عمویش عهده‌دار نقابت می‌شد همان‌گونه که منصب نقابت از آن أبو جعفر محمد بن حمزه بود، باید فرزندش) أبو القاسم علی بن محمد بن حمزه (بعد از فوت پدر در جایگاه نقابت قرار می‌گرفت، لیکن به علت کمی سن، عمویش أبو الحسن علی بن حمزه نقیب گردید. (همانجا) در این دوره، کمافی‌السابق، نقیب موظف به تفتیش در نسب سادات بود. برای اینکه نظارت بر جامعه‌ی آل بویه میسر و رفتارها و کردارهای سادات قابل هدایت و کنترل باشد. از سوی دیگر اجازه‌ی سوء استفاده از عنوان سادات را به کسی نمی‌دادند. پس ثبت نسب از ارکان مهم اعمال قدرت بر سادات بوده است. زیرا؛ قشر سادات به عنوان شهروندان ساکن در قلمروی تحت سلطه بویه‌یان از مزایا و اعتبار فراوانی برخوردار بودند^{۱۹} تا آن جا که افراد برای بهره‌مند شدن از مزایای این گروه از شهرنشینان به دروغ ادعای سید بودن می‌کردند. البته، اگر کذب بودن داعیه‌ی آنان ثابت می‌گردید نه تنها از مزایا بهره‌ای نمی‌بردند بلکه شدیداً مجازات می‌شدند.

در منابع به کرات از افرادی که برای خود نسب می‌ساختند و خود را از فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌دانستند، یاد شده است. (ابن جوزی، ۱۹۴۱: ۳۹۱) آورده‌اند که در سال ۳۰۲ ه.ق.، مردی خوش پوش با جبه و پاپوش قرمز و در خالی که شمشیر به کمر خود بسته، بر اسب نشسته و غلامی به همراه داشت؛ به در خانه غریب دایی مقتدر رفت و مدعی شد که از طالبیان است و برای خلیفه پیغامی دارد؛ مقتدر دستور داد تا ابن طومار نقیب طالبیان را آوردند و درباره‌ی صحت نسب او تفحص نمود. اما در نهایت دروغگویی آن جوان ثابت شد. هاشمیان خواستار مجازات وی شدند؛ پس از آن مدعی را بازداشت نمودند وی را سوار شتر کردند و در روز عرفه در دو سمت بغداد انگشت نما کردند، سپس او را در سمت غربی در زندان مصریان نگه داشتند. (طبری، ۱۳۵۸: ۱۶، ۶۸۲۴). بنا بر گزارش مورخان، در عصر آل بویه، نقیبان با نظارت بر کارهای عمرانی و زیربنایی ایفاگر نقش جدیدی شدند. چنانچه در سال ۳۶۹ ه.ق عضدالدوله بویه‌ای فرمان نوسازی بازارها و خانه‌های بغداد را صادر کرد. او برای رسیدن به سر منزل مقصود، نقیب علویان را در رأس امور و کارگزاران مورد اعتمادش قرار داد. (مسکویه، ۱۳۷۹: ۴۷۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱، ۲۲۱).

می‌توان گفت هدف از انتخاب نقبا به عنوان ناظر طرح‌های عمرانی این است علاوه بر اعتماد امیران آل بویه به آنان، اینکه آنان با دانش و احترامی که بین شهروندان داشتند بلندگوی منویات امیران بویه می‌شدند که در پیشبرد دقیق طرح‌ها را مؤثر بود و به نوعی اعمال قدرت بیشتری برای کنترل بر بخش عمران و آبادی داشتند. در این دوره نقیبان به حکم وظیفه سنتی‌شان، در مراسم عقد و نکاح خلفای عباسی حضور می‌یافتند چنان‌که در سال ۴۳۸ ه.ق. در روز پنجشنبه بیست و دویم ماه محرم خلیفه، القائم بامر الله، خدیجه بانو، برادرزاده طغرل بیگ سلجوقی، را به عقد خود درآورد. در مجلس نکاح، عمید الملک کندی و نقیب علوی ابن مرتضی علم الهدی و نقیب هاشمی و قاضی القضاة نیآوردی و رئیس الرؤسا ابن مسلمه، که خطبه را او خواند، حاضر بودند. (قزوینی، ۱۳۸۲: ۴، ۲۳۰۱) علاوه بر مورد مذکور، چنین به نظر می‌رسد که در این دوران نقبا به عنوان فرمانده سپاه وارد میدان می‌شدند. به عنوان نمونه، در جریان نبرد عضدالدوله و حمله‌وی به دیار مضر، به دستور وی نقیب ابو احمد به عنوان فرمانده به همراه لشکر عازم میدان نبرد شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲، ۱۱۱) در واقع سفیری نقبا در دوران آل بویه پدیده‌ای نو و دال دیگری بر نسبت منصب نقیب با قدرت است و به عنوان یکی از مهمترین ابزارهای نظارت و کنترل حوزه‌ی اجتماعی و فکری و فرهنگی در آن دوره عمل کرده‌اند که در واقع نقش مؤثری در سامان‌دهی اوضاع اقتصادی، تعدیل خشونت‌ها و تعاملات خصمانه امرا را با دیگر گروه‌های اجتماعی داشته‌اند. مسکویه در تأیید این ادعا می‌نویسد: در دومین حمله‌ی عضدالدوله به بغداد، نقیب ابو احمد حسین بن موسی موسوی سفیر میان او و عزالدوله بود (مسکویه، ۱۳۷۹: ۶، ۳۶۸) همو در جایی دیگر اشاره می‌کند: زمانی که عضدالدوله به بغداد لشکر کشید. محمد بن بقیه به فتنه افکنی میان عضدالدوله و عزالدوله پرداخت به همین خاطر شدیداً از عزالدوله وحشت داشت. از این جهت در واسط ماند و ابوالحسن محمد بن عمر علوی و ابونصر سراج در میان آن دو، وساطت کردند، آخر الامر هر یک (مطابق رسم بویه) برای اطمینان دیگری سوگند خوردند.^{۲۰} (همان، ۳۵۵) هم چنین در آشوب‌ها و فتنه‌های اجتماعی که منجر به زد و خورد طوایف گوناگون مردم با یکدیگر می‌گردید بخصوص در منازعات شیعه و سنی، امیران بویه از احترامی که هر طرف جدال نسبت به نقبا داشتند بهره می‌بردند و آنان را مسئول پایان بخشیدن به وضع موجود می‌نمودند.^{۲۱} (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۸، ۵۹). که تا حدودی می‌توان با توجه به جایگاه سادات در نزد حکومت‌های پیش از آل بویه و مقارن با آن، بُعد کاربردی و قابل توجه منصب نقابت سادات جهت رفع تنش‌های محله‌ای در شهرها دانست.

کارکرد منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه

مهم‌ترین مسئله در باب مفهوم قدرت فوکو این است که او به روابط قدرت و سازوکارها و نحوه‌ی عملکرد قدرت توجه دارد، اینکه قدرت به چه صورتی اعمال می‌شود و چگونه بر سطوح مختلف اجتماعی نظارت و کنترل دارد و جامعه را به چه صورتی هدایت و رویت‌پذیر می‌کند. (فوکو، مراقبت و تنبیه، ۱۳۹۱: ۱۷۲) در واقع اعمال قدرت مقوله‌ای مهم نزد فوکو است که با بررسی آن مناسبات قدرت نیز عیان می‌شود و می‌توان به ابژه و سوژه‌سازی دستگاه قدرت نیز وقوف پیدا کرد. جایگاه و اختیارات نقبا در عصر امیران بویه‌ای، چنان که در سطور بالا گذشت، گویای این مطلب است که؛ منصب نقابت سادات در دوره آل بویه تعریف شد تا با ایجاد تفسیرهایی محیط اجتماعی سادات را مطلوب‌تر، انسجام و همبستگی گروهی سادات را در راستای اهداف امیران بویه‌ای قوی نماید. پرواضح است که هر منصبی در هر دوره‌ای از تاریخ دارای نقش و وظایف خاصی است که نهایتاً در پیوند کارآمدی که با سایر ارکان دستگاه حاکمیت برقرار می‌نماید اصلی‌ترین و پنهانی‌ترین رویه‌ی کارکرد خود را متبلور می‌نماید که آن چیزی نیست جز استحکام هر چه بیشتر پایه‌های اقتدار حاکمیت. بررسی تحولات منصب نقیب در دوران امیران آل بویه در تمامی ابعاد و زوایای آن (وظایف، شاخصه‌ها، تعامل با حکومت، قدرت کنترل شهروندان علوی و ...) بر این واقعیت شدت صحنه می‌گذارد که زمانی نقبا بخوبی قادر به انجام کارکرد ظاهری (رسیدگی به احوالات سادات و ساماندهی به اوضاع آنان) و صد البته کارکرد پنهانی خود (فراهم آوردن زمینه‌های استحکام قدرت امیران بویه‌ای از طریق مدیریت تعاملات و روابط مسالمت‌آمیز میان شهروندان علوی با سایر گروه‌های شهری) هستند که حاکمیت با اقتدار؛ تعاملی سازنده با آن‌ها داشته باشد. به همین جهت است که در زمان‌هایی که امیران بویه‌ای از اقتدار اولین امیران فاصله می‌گیرند نقیب و نهاد نقابت هم سست می‌شود و به تبع آن دوباره تنش‌های مذهبی و شهری اوج می‌گیرد چنان که به دوران عزالدوله بختیار اشاره شد.

نتایج پژوهش

با بررسی جایگاه منصب نقیب در دوره‌ی آل بویه یافته‌های پژوهش حاکی از این است که بر ساختن و ایجاد منصب نقیب ناشی از خواست قدرت برای کنترل و هدایت پذیر کردن سادات و علویان بوده است. در واقع هدف از تشکیل منصب نقیب نظارت بر ساحاتی از جامعه بوده است که با استفاده از توانمندی‌ها و نفوذ نقبا در جامعه با هر گونه تهدید و خطری را که قدرت حاکمیت و خواسته‌های قدرت را تهدید می‌کرد مقابله شود و این تهدیدها را دور کنند. این است که عباسیان با استفاده از منصب نقیب به دنبال کنترل سادات هستند و می‌خواهند با استفاده از نقبا اعمال قدرت خود را به گونه‌ای بر جامعه‌ی سادات تسری دهند که همواره تحت کنترل و مراقبت باشند. پس

منصب نقیب همچون ابزاری در جهت قدرت به کار گرفته می‌شود که می‌توان گفت منصب نقیب در حکم استراتژی قدرت عمل کرده است. در دوره‌ی آل بویه نیز که نقابت جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند منصب نقیب را با ویژگی‌هایی برمی‌سازند که در مقابل عباسیان قابل تعریف است و هدف از چنین سیاستی مقابله با عباسیان و گسست با معیارهای عباسیان می‌باشد. اما بویه‌ای‌ها نیز به منصب نقیب به مثابه‌ی ابزاری در جهت تحکیم جایگاه و موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش نگریسته‌اند، لذا موقعیت و جایگاه نقبا به میزان توجه امرای بویه‌پیمان و نقش آنان در کنترل تهدیدها و اثبات موقعیت بویه‌پیمان بستگی داشت و در صورت هرگونه تخطی و عدم اطاعات از امرای بویه‌پیمی به راحتی نقبا جایگاه خویش را از دست می‌دادند. بنابراین سپردن مناصبی همچون ناظر طرح‌های عمرانی، فرمانده نظامی و سفیری به نقبا نشان از نسبت منصب نقیب با قدرت را دارد که همچون ابزاری سازوکارها و اهداف و خواست قدرت را اجرا و اعمال می‌کرده است. در نهایت اینکه بررسی جایگاه منصب نقیب در فهم مناسبات قدرت و کارکردهای قدرت در کنترل و هدایت اذهان و ابدان دوره‌ی بویه‌پیمان بسیار مهم و حائز اهمیت است.

پی‌نوشت

^۱ هم چنین در ارتباط با معنی لغوی نقیب ر.ک. به: هاومن، ۱۹۶۶: ۷/ ۹۲۶؛ منتهی الارب فی الغات العرب، ذیل نقیب.

^۲ هم چنین نک. به: فقیهی، ۱۳۵۷: ۳۷۶.

^۳ در ارتباط مثلاً می‌توان به این مسئله اشاره نمود که یکی از مهم‌ترین دلایل توجه عباسیان به خراسان در ابتدای دعوت حضور تعداد نسبتاً زیاد شیعیان و طرفداران اهل بیت بود (جعفری، ۱۳۷۴: ۳۱۷) اما پس از تثبیت قدرت سیاست خلفای عباسی نسبت به علویان تغییر کرد تا آنجا که علی رغم اینکه در ابتدا برای جلب نظر دوستداران خاندان پیامبر شعار «الرضا من آل محمد» سر داده بودند علویان را بشدت سرکوب کردند

^۴ به گفته یعقوبی عبدالله بن حسن پدر نفس زکینه همراه دیگر علویان در حیره نزد سفاح رفت. سفاح او را بسیار گرامی داشت و مبلغ یک میلیون درهم به او بخشید؛ ولی هنگامی که به مدینه برگشت و خویشاوندانش به دیدنش آمده، سفاح را به خاطر اعطای این مبلغ دعا کردند، گفت: «ای قوم، هرگز نادان‌تر از شما ندیده‌ام، مردی را سیاس می‌گویند که اندکی از حق ما را داده و بیشتر آن را صاحب شده است.» سخن او به گوش سفاح رسید و بسیار تعجب کرد. هر چند منصور خشمگینانه پیشنهاد داد که «آهن جز با آهن راست نشود» ولی سفاح متعرض عبدالله نشد؛ زیرا معتقد بود که «هر کس سخت بگیرد، یارانش را بگریزند و هر کس نرم باشد به او الفت گیرند.» (بلاذری، ۱۳۹۷: ۳/ ۱۶۶؛ یعقوبی، ۱۹۶۰: ۲/ ۳۶۰)

^۵ «... شریک بن شیخ که مردی بود از عرب به بخارا باشیده و مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردم را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به سال ۱۳۳ هجری علیه عباسیان به پا خاست و گروهی از شیعیان بنی هاشم که پنداشته بودند علویان به حکومت خواهند رسید و حال پندارشان به نومیدی کشیده بود و هم ظلم و هم ستم و کشتار بی‌رحمانه عباسیان را می‌دیدند، بر وی گرد آمدند، و با آن که شماری از حکمرانان آن دیار با بیش از سی هزار تن به دعوت او پیوستند، ولی این قیام خیلی زود و با نهایت بی‌رحمی به دست ابو مسلم سرکوب و سران آن کشته شدند.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۴) یا ظلم و ستم حکام طاهری (که مورد تأیید خلفا بودند) در طبرستان، به ویژه محمد بن اوس و جابرین هارون نقش مهمی در پیروزی علویان داشت. مردم از این ظلم و جور به ستوه آمده، دست به دامان دعوات علوی شدند و با محمد بن ابراهیم که یکی از سادات علوی بود، بیعت کردند. وی نیز حسن بن زید، شوهر خواهر خود، را به اهالی طبرستان معرفی کرد و مردم با او بیعت نمودند، بدین‌سان، طبرستان از سلطه طاهریان خارج شد. (حکیمیان، ۱۳۶۸: ۷۴)

۶. جهت اطلاع بیشتر از قیام‌های سادات ر.ک.به: اصفهانی، ۱۳۸۰: ۵۸۷ و ۵۹۶. روایات ناشی از قیام‌ها و مهاجرت برخی از سادات به سرزمین‌هایی دورتر از دستگاه خلافت از جمله ایران؛ بخوبی معرف این واقعیت است که تا چه اندازه عدم هوشیاری خلفای عباسی به این مهم می‌توانست مشکل ساز باشد به مانند آن چه در برخی از گزارش‌های تاریخی یافت می‌شود. دال‌براین که در برخی مواقع که عباسیان کنترل خود را نسبت به این گروه معترض اجتماعی از دست می‌دادند؛ برخی از آنان با تشکیل حکومت‌های کوچک محلی و منطقه‌ای به قدرت عباسیان تنه زدند. (خضری، ۱۳۸۴: ۲۵-۱)

۷. همزمان، خلفای عباسی به جهت ترسی که از قدرت سادات داشتند بی کار نمی‌نشستند و از هر فرصتی برای سرکوب آن‌ها استفاده می‌نمودند. (ابن جوزی، ۱۹۴۱: ۲۰۷/۱۱؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۰۸/۶-۱۰۷)

۸. چنین استنباط می‌شود که این نوع انتصاب نیز فقط یک عمل سیاسی است و الا هیچ امتیاز ویژه‌ای را جهت ساماندهی به وضعیت علویان آن چنان که در دوران آل بویه ایجاد می‌شود نبوده است. رفتارهای خشونت بار عباسیان نسبت به علویان و واکنش‌های علویان در قبال سیاست‌گذاری‌هایشان و جالب‌تر اینکه، عدم تلاش نقابت سادات در جهت بهبود اوضاع شهروندان علوی در قلمرو خلافت اسلامی و دارالخلافه بغداد، زمینه اغتشاش در شهرهای قلمرو اسلامی را فراهم می‌آورد.

۹. و الا؛ اقدامات القادر بالله خلیفه عباسی، در اتخاذ سیاست‌هایی جهت مقابله با قدرت سادات ناشی از نگرانی عباسیان از تحركات فاطمیان (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۵/۵۹۶) و هم چنین همزمانی منازعات فرقه‌های سنی و شیعه در کنار فتنه ترکان و عیاران (ابن الکثیر، ۱۹۹۸: ۱۵۰/۸) دانست؛ نشان از همان رسم سابق خاندان عباسی بر خورد با شهروندان علوی است.

۱۰. و فی هذه السنة (۲۵۷ ه.ق) قصد الحسن بن زید العلوی صاحب طبرستان جرجان و استولی علیها، و کان محمد بن طاهر، امیر خراسان، لمّا بلغه ذلك من عزم الحسن علی قصد جرجان قد جهّز العساکر فأنفق^{۱۱} علیها مولا کثیرة، و سیّرها إلی جرجان لحفظها، فلما قصدها الحسن لم یقوموا له^{۱۲}، و ظفر بهم، و ملک البلد، و قتل کثیرا من العساکر، و غنم هو و أصحابه ما عندهم. و ضعف حیثه محمد بن طاهر، و انتقض علیه کثیر من الأعمال التي کان یجیء خراجها إلیه، فلم یبق فی یده إلاّ بعض خراسان، و اکثر ذلك مفتون منتقض بالمعتلین فی نواحیها، و الشراة الذین یعیثون فی عمله، فلا یمکنه دفعهم، فکان ذلك سبب تغلب یعقوب الصفار علی خراسان، کما نذکره سنة تسع و ستین و ماتین، إن شاء الله تعالی. (ابن اثیر، ۱۳۵۸: ۷/۲۴۸)

۱۱. علویان با الگو قرار دادن حماسه خونین ظفّ، در برابر بیدادگری‌ها و انحرافات خلفا ایستادگی و مجاهدت‌های بسیاری کردند و سرانجام در جست و جوی کانون‌های مبارزاتی و در عین حال دور از تعرض حکام اموی و عباسی به طبرستان که به اقتضای موقعیت خاص آن، پناهگاه مبارزین و مجاهدین به شمار می‌رفت، روی آوردند و با استفاده از زمینه مساعد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی منطقه، نخستین حکومت مستقل شیعی را در ایران، به سال ۲۵۰ هجری، ایجاد کردند (ترکمنی آذر، پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

۱۲. هم چنین نک. به: بیهقی، ۱۳۰۴: ۶۰۸/۲ و ۶۳۰.

۱۳. برای اطلاع بیشتر نک. به: طبری، ۱۳۵۸: ۲۰۴/۸ هم چنین ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۰۴/۷؛ همان، ۸/۸۱۲ و ۱۳۱ و ۱۸۹.

۱۴. از آن روزگاری که عباسیان بر سر کار آمده بودند نقیب عباسی از بزرگان بنی هاشم برگزیده می‌شد و تا سده چهارم هجری، علویان و عباسیان دارای یک نقیب مشترک بودند و البته با خواست و سلیقه علویان هم جهت و همگون نبود.

۱۵. در نخستین دهه‌های قرن چهارم هجری بویه‌یان شیعه مذهب (اشپولر، ۱۳۷۳: ۱/۱۵۲) بر دارالخلافه بغداد مستولی گشتند. اگر چه که آل بویه هم بمانند علویان؛ مدعیان دستگاه خلافت بودند اما یادمان باشد که ادعای شهروندان علوی که به دلیل انتساب به خاندان حضرت علی (ع) خود را جانشین واقعی پیامبر می‌دانستند با آل بویه‌ای که چنین فکری را نداشت متفاوت بود. امیران آل بویه در شرایطی قدرت را بدست گرفتند که؛ تنش‌های فرقه‌ای بیداد می‌کرد، حکومت فاطمیان در مصر، خطرناک رقیب خاندان عباسی، عرض اندام نمود. در چنین شرایطی؛ اگر چه علویان بر اساس آموزه‌های راستین اسلام تفاوتی با بقیه نداشتند زیرا طبق اصول اساسی دین - ما خود از قرآن کریم - همه افراد با هم برابر و برادرند و هیچ کسی را بر دیگری برتری نیست قطعاً حاکمان بویه‌ی در ابتدای امر چنین واقعیت‌هایی را نمی‌توانستند نادیده بگیرند. بدین ترتیب نیازمند سیاستی کاربردی بودند. چنانکه اگر چه امیران بویه‌ای، به ویژه عضدالدوله، سخت به مذهب شیعه علاقه‌مند بودند. (اشپولر، ۱۳۷۳: ۱/۱۵۲) اما روشن بود که بغداد مرکز خلافت می‌بایست بدون تعصب مذهبی اداره شود. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۴: ۲۴۹)

۱۶. توجه به این نکته نیز خالی از لطف نیست که امیران بویه‌ی بخوبی معترف بودند که تنش میان گروه‌های شهری و یا نادیده گرفتن گروه مقتدری مثل سادات علاوه بر آشوب‌های اجتماعی، پیامدهای منفی اقتصادی نیز در بر دارد.

۱۷. بویه‌یان شیعی مذهب بنا به سیاست تقریبی که در پیش گرفته بودند با سادات همکاری می‌کردند ولی حکومت را به ایشان نمی‌دادند تا بدین وسیله توانایی کنترل شورش‌های این جناح را داشته باشند.

۱۸. نیآوردی در احکام السلطانیه‌ی خود ذیل عنوان وظایف، حدود و برنامه کار نقیب چنین آورده است: (وی نقابت را بر دو قسم می‌داند: نقابت عامه و نقابت خاصه) در نقابت خاصه نقیب تنه‌اعده دار سرپرستی سادات است بنا بر این نقیب لازم نیست مجتهد باشد چون امر قضا و اقامه حدود

شرعی را عهده دار نیست. در کنار آن، موظف به ضبط انساب سادات، سرپرستی اوقاف، تأمین نیازهای اقتصادی سادات می‌باشد. تقییب عامه الزاماً باید در احکام شرعی مجتهد باشد، صاحب نظر و عارف به احکام قضا بوده باشد و صلاحیت حکومت شرعی را دارد تا حکم و قضاء وی نافذ باشد: از جمله، سرپرستی اموال ساداتی که هنوز عاقل و بالغ نشده‌اند؛ قضاوت میان سادات و اجرای حکم نکاح و خواندن خطبه عقد جهت دختران ساداتی که ولی ندارند یا آن دسته از دختران ساداتی که ولی‌آنان مانع ازدواج‌شان می‌شوند و بالاخره سرپرستی اموال آن قشر از سادات که به علت جنون و سفاهت و ... طرد شده‌اند. (نیآوردی، ۱۹۰۸: صص ۹۳-۹۲)

۱۹. خدمات آل بویه به سادات بویژه علویان از جمله احترام به علمای شیعه ایجاد بارگاه و ضریح و گنبد در بر قبور امامان، ایجاد ساختمان بارگاه امام علی (ع) و توسعه آن بی شمار و آشکار است. انتزاعی است اگر خیال شود که تمام این اقدامات و احقاق حقوق ساداتی که در عصر خلفا (شیعی، ۱۳۵۹: ۴۳) به جهت دشمنی با خاندان پیامبر و منتسبان آنان تماماً ناشی از سیاست تسامح و تساهل امیران بویهی بدینیم. هر چند امیران آل بویه در ابتدا تمایلات شیعه زیدی و در ادامه متمایل به گرایش دوازده امامی شدند (کمبریج، ۱۳۹۴: ۴/ ۳۸۵) اما به همان اندازه که می‌توانست حمایت از این گروه شهری به عنوان یک وزنه تعادل در برابر خاندان عباسی عمل کند این پتانسیل را داشت که برای امیران بویهی هم ایجاد خطر نماید. پس از نظرگاه بنده حقیر چیزی جز تساهل و تسامح مذهبی در اعطای امتیازات به سادات و علویان در عصر امرای بویهی مؤثر بوده است.

۲۰. دردوره آل بویه ماجراهای بی‌شماری وجود دارد که مؤید آن است که پادشاهان بویهی هنگامی که در جنگ‌ها احساس خطر می‌کردند یا به هرجهت مصالحه و سازش را بهترین گزینه در جهت حفظ منافع خود می‌دانستند و راهی برای فتح باب دوستی نداشتند علاوه بر سرپرستی سادات حکم می‌کردند که تقییبان در قامت یک سفیر صلح انجام وظیفه نمایند. (در این رابطه نک. به: بیهقی، ۱۳۰۴: ۲/ ۶۷۴؛ طبری، ۱۳۵۸: ۱۱/ ۳۸۰؛ مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۵۹/۶-۱۵۸)

۲۱. جهت آشنایی با نمونه‌های بیشتر رج. کنید به: ابن جوزی، ۱۹۴۱: ۱۸۹/۸؛ ابن‌الکثیر، ۱۹۹۸: ۱۲/۶۴)

منابع و مطالعات

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار الصادر.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱). *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ۳۳ جلد، تهران: مطبوعات علمی.
- ابن اسفندیار، محمدبن حسن (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده خاور.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم (۱۳۳۷). *رحله‌ی ابن بطوطه*، مترجم محمد علی موحد، ۲ جلد، تهران: آگاه.
- ابن حوقل، محمدبن حوقل (۱۳۴۵). *المسالك و الممالیک*، ترجمه جعفر شعار، ۱ جلد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، عبد الرحمان (۱۳۶۴). *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۹۸). *البدایه و النهایه*، بیروت: مکتبه المعارف.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابوالفضائل جمال‌الدین (۱۹۴۱). *المنتظم فی التاریخ الملوک و الامم*، حیدرآباد: بی‌نا.
- اصفهان‌ی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۳۸۰). *مقاتل الطالبین*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی.
- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۹۷). *الانساب الاثرف*، مصحح و محقق محمد باقر محمودی و دوستان، ۳ جلد، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۰۴). *تاریخ بیهقی*، مصحح خطیب رهبر، ۳ جلد، چاپ چهارم، تهران: مهتاب.

- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه‌ی ناصری*، مصحح منصور رستگار فسایی، ۲ جلد. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۴۷). *مفاتیح العلوم*، ترجمه خدیو جم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- روذآوری، ظهیرالدین ابوشجاع محمد بن حسین (۱۳۷۹). *ذیل تجارب الامم*، مصحح ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- صابی، ابو الحسن هلال بن محسن (۱۳۶۴). *رسوم دار الخلافه*، ترجمه‌ی رضا شفیعی کدکنی، مصحح میخائل عواد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۸). *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- القزوینی الرازی، احمدبن فارس بن زکریاء (۱۹۷۹). *معجم المقاییس اللغة*.
- قزوینی تتوی، احمد آصف خان. (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، مصحح غلامرضا طباطبایی، ۸ جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۸۵). *تاریخ قم*، ترجمه‌ی حسن بن علی بن عبد الملک قمی، مصحح محمد رضا انصاری قمی، قم: کتابخانه‌ی بزرگ مرعشی نجفی.
- نیآوردی (۱۹۰۸). *الاحکام السلطانیه*، قاهره: مطبعه الخانجی بمصر.
- مسکویه، احمدبن علی (۱۳۷۹). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- نرشخی، محمدبن جعفر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*، ترجمه احمدبن محمدقیباوی، تلخیص محمدبن زفر، ۱ جلد، تهران: توس.
- یعقوبی، احمدبن اسحاق (۱۹۶۰). *التاریخ*، ۲ جلد، بیروت: بی‌نا.

تحقیقات جدید

- ابن فارس بن زکریاء، ابوالحسین احمد (۱۹۷۰). *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ۶ جلد. قاهره: دارالجلیل.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳). *تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میر احمد، ۲ جلد، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی.
- ایمانی فر (رویگر)، محمد (۱۳۸۹). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره آل بویه*، قم: مؤلف.
- پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰). *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله‌ی قاجاریه*، ۱ جلد، چاپ نهم، تهران: خیام.
- پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰). *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه*، ۱ جلد، چاپ نهم، تهران: خیام.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۴). *دیلیمیان در گستره تاریخ*، حکومت‌های محلی آل زیار، آل بویه. تهران: سمت.

- جعفری، محمد حسین (۱۳۷۴). *تشیع در مسیر تاریخ*، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حکیمیان، ابو الفتح (۱۳۶۸). *علویان طبرستان*، تهران: الهام.
- خالقی، محمد هادی (۱۳۷۸). *دیوان نقابت: پژوهشی درباره پیدایش و گسترش اولیه تشکیلات سرپرستی سادات*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- خضری، احمد رضا (۱۳۸۴). *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، ۱ جلد، چاپ پنجم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی (سمت).
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، چاپ دوم از دوره‌ی جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رن‌فرای و دیگران (۱۳۹۴). *تاریخ ایران کمبریج: از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه، جلد ۴، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*، ۱۲ جلد، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، ۱ جلد، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- شیبی، کامل مصطفی (۱۳۵۹). *تشیع و تصوف*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۸۸). *منتهی الارب فی الفه العرب*، تصحیح و تعلیق محمد حسن فؤادیان، علیرضا حاجیان نژاد، ۵ جلد، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۷). *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، گیلان: صبا.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱). *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱). *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱). *مراقبت و تنبیه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- کبیر، مفیزالله (۱۳۸۱). *آل بویه در بغداد*، ترجمه مهدی افشار، تهران: سمت.
- متز، آدام (۱۳۶۲). *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.

مقالات

- آزند، یعقوب (۱۳۷۹). «مذهب امامیه در قرن چهارم هجری». (مجله‌ی تاریخ اسلام)، شماره ۳، پروانه، فرهاد (۱۴۰۰). «منصب نقابت در دوره‌ی آل بویه»، (فصلنامه تخصصی پژوهش در آموزش تاریخ)، دوره دوم، شماره پنجم، ص ۸۳-۷۵.
- کاظم بیگی، محمد علی (۱۳۸۹). «سامانیان و نقبای حسینی نیشابور». (مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ)، شماره پیاپی ۸۴، ص ۶۶-۳۹.
- ماه‌یگیر آبکنار، عباس، اللهیار خلعت‌بری و عباس پناهی (۱۳۹۶). «عوامل مؤثر بر تعاملات اقوام گیل و دیلم با علویان در طبرستان». (مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام)، شماره ۲۰، ص ۱۷۰-۱۵۱.

مدرسی طباطبایی، سید حسین (۱۳۵۸). «نقابت سادات و برنامه‌ی کار نقیب». (مجله‌ی آینده)، ش

۱۰ و ۱۱.

هاومن، اکسل (۱۹۶۶). “Nakib Al – Ashraf”. دائره المعارف الاسلام. (۷/ ۹۲۶). لیدن هلند: بی نام.

Lamabton, A. K. S. “The Administration and social organization”. (Encyclopedia Iranica), Vol.V, fasc. ۶, pp. 607-623.

References and Bibliography

- Ibn Athir, Izzuddin Ali (1965). Al-Kamal fi al-Tarikh, Beirut: Dar al-Asaq. [in Arabic]
- Ibn Athir, Ezzeddin Ali (1992). The Great Complete History of Islam and Iran, translated by Abbas Khalili and Abolqasem Halat, 33 volumes, Tehran: Scientific Press. [in Persian]
- Ibn Esfandiar, Muhammad Ibn Hasan (1366). Tarikh Tabaristan, proofread by Abbas Iqbal Ashtiani, Tehran: Kho Nasharpadideh Khavar. [in Persian]
- Ibn Battuta, Muhammad bin Abdullah (1337). Ibn Battuta's travelogue, translated by Mohammad Ali Mohad, 2 volumes, Tehran: Ashraagah.
- Ibn Hawqal, Muhammad bin Hawqal (1345). Al-Masalek and Al-Mamalek, translated by Jaafar Shaar, ۱ volume, Tehran: Farhang Iran Foundation. [in Persian]
- Ibn Khaldoun, Abd al-Rahman (1364). History of Ibn Khaldoun, translated by Abdul Mohammad Aiti, Tehran: Publisher of Institute of Cultural Studies and Research. [in Persian]
- Ibn Kathir, Ismail bin Omar (1998). Al-Badayeh and Al-Nahaye, Beirut: Maktaba al-Maarif.
- Ibn Jozi, Abul Faraj Abdul Rahman bin Ali Abul Fazaal Jamal al-Din (1941). Al-Muntazem fi al-Tarikh al-Muluk wa al-Aomam, Hyderabad
- Esfahani, Abulfaraj Ali bin Hossein (1380). Muqatil al-Talbeen, translated by Hashem Rasouli Mahalati, Tehran: Islamic Culture Foundation.
- Balazri, Ahmad bin Yahya (2017). Al-Ansab al-Ashraf, proofreader and researcher Muhammad Baqer Mahmoudi and friends, 3vol, Beirut: Al-Alami Press.
- Beyhaqi, Abulfazl Mohammad bin Hossein (1304). Tarikh Beyhaqi, edited by Khatib Rahbar, 3volumes 4th edition, Tehran: Mehtab Publisher.
- Hosseini Fasaei, Mirza Hassan (2012). Farsnameh of Naseri, revised by Mansour Rostgar Fasai, 2 volumes. Third edition, Tehran: Amirkabir publisher. [in Persian]

- Khwarazmi, Abu Abdullah Muhammad bin Ahmad bin Yusuf Katb (1347). Mofatih al-Uloom, translated by Khedive Jam, Tehran: Publisher of Book Translation and Publishing Company.
- Rouzavori, Zahir al-Din Abu Shuja' Muhammad bin Hossein (1379). Under the Experiences of the Nations, edited by Abolqasem Emami, Tehran: Soroush.
- Sabi, Abu al-Hasan Hilal bin Mohsen (1364). Rasom Dar Khilafa, translated by Reza Shafiei Kodkani, edited by Mikhail Awad, Tehran: Iran Culture Foundation.
- Tabari, Mohammad Bin Jarir (1358). Tarikh Al-Rasul and Al-Muluk, translated by Abolqasem Payandeh, Tehran: Asatir Publications.
- Al-Qazwini al-Razi, Ahmad bin Faris bin Zakaria (1979). The dictionary of al-Maqais al-Ghah.
- Qazvini Tatvi, Ahmad Asif Khan. (1382). Tarikh al-Fi, revised by Ghola Marza Tabatabaei. 8olumes, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Qomi,
- Hassan bin Muhammad bin Hassan (1385). History of Qom, translated by Hassan bin Ali bin Abd al-Mulk Qomi, corrected by Mohammad Reza Ansari Qomi, Qom: Marashi Najafi Great Library.
- Nivardi (1908). Al-Ahkam Al-Sultaniyah, Cairo: Al-Khanji Press, Egypt.
- Moskoweh, Ahmad bin Ali (1379). The experiences of the nations and the pursuit of the gods, translated by Abolqasem Emami, Tehran: Soroush Publisher.
- Narsakhi, Mohammad bin Jafar (1363). History of Bukhara, translated by Ahmad bin Mohammad Qabawi, Talkhis Mohammad bin Zafar, 1 vol, Tehran: Tos Publisher.
- Yaqoubi, Ahmad bin Ishaq (1960). Al-Tarikh, 2 vol, Beirut. Unpublisher
- Ibn Faris bin Zakaria, Abul Hossein Ahmad (1970). Ma'jam Maqays Al-Lagheh, researched by Abdus Salam Mohammad Haroon, 6 volumes. Cairo: Dar al-Jeel publisher. [In Arabic]
- Spöller, Berthold (1994). History of Iran in the first Islamic centuries, translated by Javad Falaturi and Maryam Mir Ahmad, 2 volumes, 4th edition, Tehran: Scientific and Cultural.
- Imanifar (Roiger), Mohammad (2010). The history of political, social, economic and cultural developments in the period of Al-Buyeh), Qom: Author.
- Pirnia, Hassan and Iqbal Ashtiani, Abbas (2001). History of Iran from the beginning to the extinction of the Qajar dynasty, 1 volume, 9th edition, Tehran: Khayyam.
- Pirnia, Hassan and Iqbal Ashtiani, Abbas (2001). History of Iran from the beginning to the extinction of the Qajar dynasty, 1 volume, 9th edition, Tehran: Khayyam.

- Turkmen Azar, Parveen (2005). Dilmian in the scope of history, Al-Ziyar, Al-Buye local governments. Tehran: Side.
- Jafari, Mohammad Hossein (1995). Shiism on the path of history, Qom: Farhang Islamic Publishing House.
- Hakimian, Abul Fatah (1989). Alavian Tabaristan, Tehran: Elham.
- Khaleghi, Mohammad Hadi (1999). Diwan Niqabat: A study on the origin and initial expansion of Sadat's leadership organizations, Qom: Research Institute of Islamic Sciences and Culture.
- Khazri, Ahmadreza (2005). History of the Abbasid Caliphate from the beginning to the end of Al Boyeh, 1 volume, 5th edition, Tehran: Academic Books Study and Compilation Organization (Samt).
- Dekhoda, Ali Akbar (1998). Dictionary, second edition of the new period, Tehran: Tehran University Press.
- R. N. Fry and others (2015). Cambridge History of Iran; From the collapse of the Sassanids to the arrival of the Seljuks, translated by Hassan Anousheh, volume 4, 11th edition, Tehran: Amir Kabir.
- Ravandi, Morteza (2012). Social History of Iran, 12 volumes, second edition, Tehran: Negah Publications.
- Zidan, George (1372). History of Islamic Civilization, translated by Ali Javaher Kalam, 1 volume, fifth edition, Tehran: Amir Kabir.
- Shibi, Kamel Mustafa (1359). Shiism and Sufism, translated by Alireza Zakavati Karagzlou, Tehran: Amir Kabir.
- Safi Puri, Abdul Rahim bin Abdul Karim (1388). Mantehi al-Arab fi al-Gha al-Arab, edited and suspended by Mohammad Hassan Fouadian, Alireza Hajiannejad. 5 volumes. Tehran: University of Tehran Publishing Institute.
- Faqihi, Ali Asghar (1357). Al Boyeh and the situation of his time, Gilan: Saba.
- Foucault, Michel (2011). The will to know, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran, Nei Publishing.
- Foucault, Michel (2011). Theater of Philosophy, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran, Ni publication.
- Foucault, Michel (2011). Care and Punishment, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran, Ni publication.
- Kabir, Mufizullah (1381). Al Boyeh in Baghdad, translated by Mehdi Afshar, Tehran: SAMT.
- Metz, Adam (1362). Islamic civilization in the fourth century. Translated by Alireza Zakavati Karagzlou, Tehran: Amir Kabir.
- articles

- Azhend, Yaqoub (1379). "Imami religion in the fourth century of Hijri". (Journal of Islamic History, No. 3.
- Parvaneh, Farhad (1400). "Mansab Niqabat in Al-Buye period", (Quarterly Journal of Research in History Education), second vol, fifth issue, pp. 75-83.
- Kazem Beigi, Mohammad Ali (2009). "Samanians and Hosseini Naqbai Neishabur". (Islamic Studies: History and Culture), serial number 84, pp. 39-66.
- Mahighir Abkanar, Abbas, Allahyar Khalatbari and Abbas Panahi (2016). "Effective factors on the interaction of the Gil and Daylam tribes with the Alevis in Tabaristan". (Journal of Historical Researches of Iran and Islam),
– No. 20; pp. 151-170.
- Madrasi Tabatabai, Seyyed Hossein (1358). "Naqbat Sadat and Naqib's work plan". (Future magazine), No. 10 and 11.